



منابع و ماخذ امثال و حکم

پسر شمشیر

پسر شمشیر نام مستعار سردار نامدار ایران نادرشاه افشار است که پس از فتح هندوستان و در شهر دهلی باین نام و نشان تسمیه شد. پسر شمشیر بکسانی اطلاق میشود که صاحب اصل و نسب و روشنی نیستند و در پرتو پشتکار و لیاقت از هیچ بهره چیز رسیده اند. غالباً فرد خرید ساخته در مقابل کسانی که از او بگمنامی و بدون اصل و نسب بودن یسار کنند پاسخ میدهد «هن پسر شمشیر هستم» یعنی از رهگذر سعی و تلاش خود بچنین مقامی دست یافته ام. اما ریشه تاریخی این ضرب المثل:

نادرشاه افشار، پس از آنکه هندوستان را فتح کرد و پیمان صلح شلیمار را با محمدشاه گورکانی منعقد ساخت تصمیم گرفت با خاندان گورکانیه هند پیوند زناشویی بناید و دختری از شاهزاده خانمهای هندی را ب عقد فرزند برومندش نصرالله میرزا در آورد. بقول میرزا مهدیخان اسرآبادی، منشی نادرشاه: «رأی اقدس قرار گرفت که با خاندان گورکانیه شاهد و داد را بتوشیح موشح سازند و ارزیتون توان، ناهید نهاد، چهره زاد نژاد، همای همت، منیژه نجابت، ارنواز نواز، فرانک فر، فرهنگ هنگ، فرنگیس گیس، رودایه رای، روشنک روان، پورک رکاب، سودابه داب، نوشابه شان... خسرو زاده شیرین شامیل یعنی دره صدف گورکانیه را بشاهزاده فیروزروز، منوچهر چهر، بهمن قار، شیده شهامت، شیدوش دوش، سپهرم سپاه، شاد کام کام، کوهال بال، اردوان دیوان، روئین روان، روبین سنان، میامسک مکان، نریمان مانند کریمان گرم...»

آقای مهدی پرتوی، آملی از فرهنگیان صاحب نظر و محقق

نصرالله میرزا عقدکنند. «محمدشاه گورکانی، با اجازه و قبول نادرشاه، دختر یزدانبخش و نواده اورنگزیب شاهزاده خانم هندی را برای شاهزاده نصرالله میرزا نامزد نمود و تا یک هفته شهر را آذین بستند و چراغانی باشکوهی کردند. در این جشن فرخنده، نادرشاه نیز شرکت کرد و با حضور خود بر فرو عظمت عروسی شاهانه افزود. محمدشاه گورکانی در این جشن شکوهمند در حدود سیصد و هفتاد و پنج میلیون ریال پول و جواهر و سنگهای قیمتی بایک خفتان مروارید و یک زره مرصع و چنددانه الماس و سه زنجیر پیل با تختههای زرین و پنج اسب گرانبها از نژاد بهترین اسبهای هندی با زین و اوراق مرصع، بداماد پیشکش نمود. گذشته از این پیشکشهای هنگفت، برابر سیصد و بیست و پنج میلیون ریال با افسران و سپاهیان ارتش ایران انعام داده شد که از این پیشکشی، مبلغ هفتاد و پنج میلیون ریال بین افسران و مبلغ دویست و پنجاه میلیون ریال بین سربازان تقسیم و توزیع گردید. هنوز دیر زمانی از آغاز جشن نگذشته بود که بنادرشاه خبر دادند ماسع و اشکال بزرگی در وصلت و زناشوئی نصرالله میرزا با شاهزاده خانم هندی وجود دارد! نادر پرسید این مانع چیست که حتی من نمیتوانم آنها را از پیش پای عروس و داماد بردارم؟ جواب دادند: کسانی میتوانند با شاهزاده خانمهای هندی ازدواج کنند که اجداد و اسلاف آنها لااقل تا هفت پشت از شخصیتهای مشهور و نامدار باشند. متأسفانه شاهزاده نصرالله میرزا واجد این شرط نیست و جدش پوستین دوزی بیش نبود! سرسلسله دودمان افشاریه چون بجزریان قضیه واقف شد در حالیکه دسته شمشیر مرصع را در مشت خود میفشرد سر بلند کرد و گفت: بروید در قباله پس از نام نصرالله و پدرش تا هفتاد پشت بنویسید «پسر شمشیر پسر شمشیر...» سپس با بانگی کوبنده فریاد کشید که اگر شاهزادگان هندی با ستخوان پوسیده اجداد خود افتخار میکنند سرفرازی و سر بلندی من و فرزندم بقبضه این شمشیر وابسته است که شاه و شاهزادگان خطه هند را بتسلیم و اطاعت مجبور ساخت. این سنتهای پوسیده را بدور اندازید و بجای اینگونه فخر فروشیها متحد شوید تا سرانجام کار شما باین شکست فزاینده منتهی نشود.

نظیر این واقعه، چند صد سال قبل، برای یعقوب لیث صفاری بشکل و صورت دیگر روی داده است. روزیکه یعقوب بر محمد بن طاهر و شهر نیشابور دست یافت و لوای استقلال و سلطنت برافراشت، معاریف و بزرگان نیشابور از او فرمان خلیفه خواستند. یعقوب چون این سخن بشنید همه را بحضور طلبید و بحاجب دستور داد فرمان خلیفه را بمجلس آورد. حاجب پس از چند دقیقه با سینی سرپوشیده ای بمجلس وارد شد و در مقابل یعقوب سرپوش از سینی برداشت. یعقوب لیث دست دراز کرد و شمشیر مرصعی را که در درون سینی میدرخشید بدست گرفت. حضار مجلس نگران شدند که مبادا قصد جان شان

داشته باشد. و ثوب در حالیکه قبضه شمشیریمانی را در مشت خود می‌شرد و باتیغه آن هوارا می‌شکافت باخبران مجلس روی کرد و گفت: من با این شمشیر مرصع قصد جان شما را ندارم. گویا فرمان خلیفه خواسته بودید تا بموجب فرمان از من اطاعت کنید: «امیرالمؤمنین را بغداد نه این تیغ نشانده است؟ همه گفتند بلی. گفت مرادین جایگاه نیز این تیغ نشانده.»^۲ بروید مشغول کار خود باشید و هیچگونه توهم نایجا بمغز خود راه ندهید در آنصورت کار شما با این فرمان خواهد بود.

مورخ و محقق معاصر آقای دکتر باستانی پاریزی باستناد روایت ابن خلکان اعتقاد دارد که نادرشاه «پسر شمشیر ثانی» است زیرا ابن خلکان گوید «هنگامیکه معز چهارمین خلیفه فاطمی در ۳۶۲ هـ به پایتخت مصر وارد شد نقیب خانواده علویان از اصل و نسب وی سؤال کرد. معز جواب داد در یک گفتگوی خصوصی جواب قانع کننده‌ای بوی خواهد داد. و قتیکه آن دو خلوت کردند امیر شمشیر خود را از نیام کشید و گفت: «اینست نسب من» و در حالیکه سکه‌های طلا را بادستهایش بسوی او میریخت اضافه کرد: و اینهم حسب من!!»^۳

۱ — مؤلف کتب «جهانگشای نادری» و «دره نادره»

۲ — تاریخ سیستان صفحه ۲۲۲

۳ — مجله دانشکده ادبیات تبریز شماره پائین سال ۱۶

واعظ منبر کوب

پسند و وعظ از کسی درست آید،
 هـ از این واعظان منبر کوب!
 روی وعظی که در پیریشانیست،
 که بکردار خوب و چست آید.
 شرمشان نیست خود ز منبر و چوب!
 عین شوخی و محض نادانیست.
 او حدی مراغه‌ای